

نوع مقاله: ترویجی

عصمت نبی از منظر ابن ابی‌جمهور احسائی

so.monfared@ilam.ac.ir

sh.seraj@ilam.ac.ir

کسب سمیه منفرد / استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه ایلام

شمس‌الله سراج / دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه ایلام

پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۲۷

دریافت: ۹۹/۱۱/۱۵

چکیده

مقاله حاضر در پی آن است تا مسئله عصمت انبیاء را از منظر ابن ابی‌جمهور احسائی تبیین و دیدگاه این متفکر بزرگ امامیه را در این راستا تشریح کند. ابن ابی‌جمهور احسائی (۸۳۸-۹۱۲ق) به‌عنوان شخصیتی که جایگاه مهمی در مسیر ادغام شاخه‌های مختلف نظری در سایه تعالیم امامی دارد، بر مبنای دیدگاه جمع‌گرای خود در زمینه منابع معرفتی، با ایجاد هماهنگی و همخوانی میان سه رویکرد کلامی، حکمی و عرفانی، عصمت نبی را اثبات می‌کند. ابتدا از منظر کلامی، با ارائه تقریری از نظریه لطف، سپس از دیدگاه حکمت الهی، با بهره‌گیری از نظریه عنایت و در نهایت از نظرگاه عرفان اسلامی و از مجرای مقام خلیفگی انسان کامل و مفهوم اعتدال، ضرورت عصمت نبی و گستره آن را اثبات کرده است. از امتیازات دیدگاه ایشان نسبت به پیشینیان آن است که علاوه بر تأکید بر منصب ظاهری پیامبر و مقام رسالت، از منظر جایگاه باطنی وی در عالم و ضرورت وجودی او (انسان کامل) به مسئله عصمت پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: ابن ابی‌جمهور احسائی، عصمت، قاعده لطف، نظریه عنایت، خلافت الهی، اعتدال.

مقدمه

عصمت پیامبران الهی یکی از مسائل مهم در باب نبوت است. رویکرد متکلمان مسلمان (اشعری، معتزلی و امامیه) در مسئله عصمت، به‌رغم تفاوت‌های موجود با یکدیگر، با رویکرد حکیمان و عارفان تمایز دارد و بخشی از این تفاوت‌ها از نوع نگاه هر کدام به مسئله نبوت سرچشمه می‌گیرد. برای مثال، بین تعریف متصوفه از نبوت، با تعریفی که اهل شریعت و اصحاب ظاهر از نبوت ارائه می‌دهند، تفاوت وجود دارد. در متن مقاله ذیل عنوان تعریف نبوت، از این تفاوت‌ها به اجمال سخن خواهیم گفت.

پذیرش چنین حقیقتی که در میان انسان‌ها افرادی یافت می‌شوند و به آن مرحله از رشد و تعالی و عصمت دست می‌یابند که به‌طور مستقیم یا به واسطه فرشتگان الهی با خداوند ارتباط پیدا می‌کنند و مجرای تحقق معجزات الهی و رساندن معارف و پیام خداوند به سایر انسان‌ها قرار می‌گیرند، مستلزم پذیرش چنین ظرفیت بالایی برای انسان است.

این نوشتار در پی آن است تا با مراجعه به آثار ابن‌ابی‌جمهور *احسائی*، به‌ویژه کتاب *مجلسی مرآة المنجی* به‌عنوان شخصیتی که در اکثر مسائل کلامی سعی در جمع میان آراء متکلمان با حکما و عارفان اسلامی دارد، دیدگاه وی را در مسئله عصمت نبی تبیین کرده و ادله ایشان را مورد مذاقه قرار دهد و در نهایت نشان دهد که آیا *احسائی* توانسته است در مسئله عصمت میان حکمت، کلام و عرفان جمع کند یا خیر؟ بدین منظور، پس از بیان ماهیت عصمت و گستره آن و اشاره اجمالی به تعریف نبوت از منظر *احسائی*، به بررسی ادله ایشان بر اثبات عصمت نبی می‌پردازیم.

در باب مسئله عصمت نبی تاکنون مقالات و کتاب‌های زیادی نگاشته شده و تحلیل‌های زیادی در این مسئله صورت گرفته است. اما در این پژوهش، برای اولین بار این موضوع در اندیشه *ابن‌ابی‌جمهور احسائی* - مدافع پرتلاش در حفظ و حراست از آموزه‌های شیعی - مورد مطالعه قرار گرفته است. با توجه به اینکه *احسائی* به قصد تطبیق، سازگاری و مزج میان کلام (معتزلی و اشعری)، فلسفه (مشائی و اشراقی) و تصوف، جد و جهد بلیغی ورزیده و جایگاه والایی در میان متکلمان شیعی اسلامی دارد، بررسی این مسئله از نگاه او و با رویکرد سه‌گانه فلسفی - کلامی و عرفانی ارزشمند خواهد بود.

۱. ماهیت عصمت

در کتاب‌های معتبر لغت، واژه «عصمت» از ریشه «عصم» به معنای منع و حفظ آمده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۴۰۴؛ ابن‌فارس، ۱۴۱۸ق، ص ۷۷۹؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵ ص ۸۱؛ طریحی، ۱۳۸۵، ج ۶ ص ۱۱۶-۱۱۷؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۱۳).

درباره اصطلاح عصمت تا کنون تعریف‌ها و تفسیرهای متعددی از جانب متکلمان ارائه شده است. در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: اشاعره به دلیل اینکه خداوند را خالق بلاواسطه افعال بشر می‌دانند، عصمت از گناه را به خلق نکردن گناه در معصوم تعریف کرده‌اند (جرجانی، ۱۴۱۲ق، ج ۸، ص ۲۸۰؛ تفتازانی، ۱۳۶۴، ص ۱۱۳). متکلمان عدلیه (امامیه و معتزله) که به وجوب لطف بر خداوند اعتقاد دارند، عصمت را لطف الهی در مورد معصوم دانسته‌اند که در پرتو آن هیچ‌گاه داعی بر گناه در معصوم حاصل نمی‌شود و در نتیجه با اینکه قدرت بر گناه دارد، صدور گناه از او ممتنع می‌باشد (سید مرتضی، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۳۲۶؛ طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۶۹؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق، ص ۲۴۳). برخی از متکلمان نیز بر این مبنا که صفات نفسانی را براساس حالات و ملکات تبیین می‌کنند، عصمت را ملک‌ای می‌دانند که مانع از صدور گناه از دارنده آن ملک می‌باشد (حلی، ۱۳۶۵، ص ۹؛ طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۶۹؛ جرجانی، ۱۴۱۲ق، ج ۸، ص ۲۸۱؛ فرهاری، بی‌تا، ص ۵۳۲).

از نظرگاه *ابن‌ابی‌جمهور*، عصمت در لغت به معنای «منع» است و در اصطلاح، مطابق تعریف متکلمان عدلیه، لطفی است که مکلف را از ترک واجبات و انجام محرمات منع می‌کند. وی متذکر می‌شود که این ممانعت به معنای سلب قدرت از طرف خداوند نیست؛ زیرا در این صورت دیگر معصوم مکلف نخواهد بود و همچنین مستحق مدح و ثواب نیست. بلکه عصمت، لطفی از جانب خداوند متعال است که موجب سلب داعی که مستلزم یکی از آن دو است، می‌باشد (*احسائی*، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۹۹۸). *احسائی* در ادامه توضیح می‌دهد این‌که عصمت مستلزم سلب داعی است، نه سلب قدرت، از نظر کسی که می‌گوید اراده در مفهوم قدرت داخل نیست، تمام است؛ زیرا قدرت را صفتی می‌داند که هنگام انضمام اراده به آن تأثیرگذار می‌شود. اما نزد کسی که معتقد است قدرت یعنی مجموع هر آنچه تأثیر متوقف بر آن

جستن معجزه‌های همراه با تحدی که مطابق با ادعای اوست، از وی سرزند؛ این تعریف را مختص اهل شریعت و اصحاب ظاهر می‌داند. اهل حقیقت و اصحاب باطن معتقدند که نبوت عبارت است از اینکه نفس قدسی حقایق معلومات و معقولات را از جوهر عقل اول قبول کند؛ که گاه به نام جبرئیل و گاه به نام روح‌القدس خوانده می‌شود. *ابن ابی‌جمهور* بین تعریف متصوفه از نبوت، با تعریفی که اهل شریعت و اصحاب ظاهر از نبوت دارند، تفاوت قائل می‌شود. وی کلمه «انبیاء» را جمع «نبی» و نبی را مشتق از «انباء» می‌داند و پیوندی آشکار میان معنای لغوی واژه نبوت و معنای اصطلاحی آن می‌یابد و تأکید می‌کند که نبوت به معنای «خبر دادن از حقایق الهی و معارف ربانی است، و پیامبر کسی است که از ذات حق، اسماء، صفات، افعال و احکام او خبر می‌دهد» (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۸۷۶-۸۷۷؛ آملی، ۱۳۶۲، ص ۹۰).

احسائی به مانند پیشینیان، نبوت را به دو قسم نبوت تعریف و نبوت تشریح تقسیم می‌کند؛ نبوت تعریف، خبر دادن از معرفت ذات، صفات، اسماء و افعال است. نبوت تشریح همان نبوت تعریف به اضافه تبلیغ احکام و تأدیب به اخلاق حمیده و تعلیم احکام و قیام به سیاست‌هاست. قسم دوم رسالت نامیده می‌شود (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۸۷۶-۸۷۷). در واقع، نبوت و رسالت دو مرتبه است که یکی دیگری را در درون خود دارد. به این معنا که رسالت علاوه بر نبوت، زیادتیی را در خود دارد؛ زیرا شامل تبلیغ هم می‌شود. اکنون ادله ایشان را بر اثبات عصمت نبی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۴. استدلال بر اساس وجوب بعثت انبیاء (غرض از نبوت)

بر مبنای ارتباط وثیقی که بین مسئله عصمت و غرض از بعثت انبیاء وجود دارد؛ *ابن ابی‌جمهور* از بحث وجوب بعثت انبیاء به‌عنوان مقدمه‌ای برای اثبات عصمت بهره می‌جوید. ایشان در باب وجوب بعثت انبیاء، سعی در ایجاد تطبیق میان حکمت و قواعد عدلیه دارد. عدلیه بنا بر قاعده حسن و قبح عقلی، وجوب تکلیف را بر مبنای عدل اثبات می‌کنند و آن‌گاه وجوب لطف را فرع بر وجوب تکلیف می‌دانند؛ زیرا لطف از شرایط حسن تکلیف محسوب می‌شود و بعثت انبیاء و نصب اولیاء به این دلیل که از الطاف نزدیک‌کننده به طاعتی است که در زمره تکالیف قرار دارد، از فروع وجوب لطف عام است.

است و اینکه اراده داخل در مفهوم آن است، تمام نیست؛ زیرا در این دیدگاه، سلب اراده مستلزم سلب قدرت است از طریق رفع مرکب، در صورت رفع بعض اجزای آن (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۹۹۹). به نظر می‌رسد که *ابن ابی‌جمهور* هیچ‌کدام از تعریف‌هایی که از عصمت ارائه شده را کامل نمی‌داند؛ بنابراین می‌کوشد تا در لابه‌لای بیان ادله عصمت، خود به تعریف کامل‌تری نائل شود.

۲. گستره عصمت

گستره عصمت از جهات متعدد قابل تحلیل و بررسی است: از این جهت که آیا معصوم فقط از گناه معصوم است، یا از خطا و نسیان نیز عصمت دارد؟ عصمت از گناه، شامل مطلق گناهان است یا برخی از گناهان؟ آیا عصمت محدود به برهه خاصی از زندگی معصوم است یا تمام عمر او را شامل می‌شود؟

مذاهب مختلف اسلامی درباره اینکه پیامبران الهی از مقام عصمت برخوردار بوده‌اند، اتفاق نظر دارند. هرچند در باب قلمرو و گستره آن نسبت به قبل از نبوت و صغایر سهوی هم‌داستان نیستند. به گفته سید مرتضی، امامیه به عصمت انبیاء از گناهان کبیره و صغیره، قبل از نبوت و بعد از آن قائل است (سید مرتضی، ۱۲۵۰ق، ص ۲). *ابن ابی‌جمهور* به وجود نزاع میان مذاهب مختلف اسلامی در شرط بودن یا عدم شرط بودن عصمت برای نبی و اینکه اکثریت به مشروط بودن نبوت بر عصمت، تنها بعد از بعثت قائل هستند، اشاره کرده است. سپس دیدگاه خود را مبنی بر ثبوت عصمت قبل از بعثت و بعد از آن، از تمام گناهان کبیره و صغیره، عمدی و سهوی برای نبی بیان کرده و دلایل خود را برای اثبات این عقیده عرضه می‌دارد.

۳. تعریف نبوت

احسائی تحت تأثیر سیدحیدر آملی معتقد است که معرفی نبی و نبوت در دو سطح مختلف مطرح شده است: برخی بر این باورند که پیامبر انسانی است که از سوی خدا به سوی بندگان برانگیخته شده تا آنان را کامل کند و آنچه را برای بندگی نیاز دارند، به آنان بشناساند و آنچه را که از معصیت دور می‌سازد، به آنان آموزش دهد؛ و نبوت پیامبر نزد اینان با سه چیز شناخته می‌شود: اول، با آنچه عقل تقریر می‌کند مخالف نباشد؛ دوم، دعوت خلق به سوی طاعت خداوند و پرهیز آنان از معصیت باشد؛ سوم، پس از ادعای نبوت، برای برتری

بنابراین از نظر عدلیه بعثت انبیاء و نصب اولیاء، لطف محسوب می‌شود (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۸۷۵).

ابن‌ابی‌جمهور معتقد است که مردم برای بقای نوع مجبور به اجتماع هستند، و نظم زندگی اجتماعی محتاج به قانون و شریعت انبیاست؛ از این رو، عالم براساس لطف خداوند که به صورت بعثت انبیاء و تعیین اولیاء متجلی شده، نظم یافته است (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۸۷۵). همه انواع تکالیف سمعی، الطافی هستند که به سبب آن مکلف به انجام تکالیف عقلی که مقصود بالذات است، نزدیک می‌شود؛ به این دلیل که مداومت بر وظایف دینی موجب تحقق تکالیف عقلی می‌گردد؛ زیرا اقامه وظایف دینی موقوف بر علم به آنهاست و علم به آنها متوقف بر علوم عقلی و معارف حقیقی است. در حقیقت، نفس به واسطه انجام تکالیف دینی توجه و اقبال به سمت معبود پیدا می‌کند و همین تقرب معنوی و تشبه و تخلیق به حق تعالی، غایت مقصود است و منظور قرب بدنی نیست. ایشان عبارتی از پیامبر اکرم ﷺ را در تأیید کلام خود می‌آورد: «المُصَلِّ إِذَا صَلَّى يُنَاجِي رَبَّهُ» (احسائی، ۲۰۱۳، ص ۴۱۹ و ۴۲۰). به لحاظ منطقی، منظور از مناجات در این روایت، مناجات بدنی نیست؛ زیرا غیرمعقول خواهد بود. بلکه منظور مناجات معنوی است که همان توجه و اقبال و التفات نفس از تعلقات بدن و شائبه نقص و غفلت آنها به جانب مقصود ذاتی و مطلوب حقیقی است.

ابن‌ابی‌جمهور برای اثبات اینکه دوام توجه و اقبال به حضرت الهی در اغلب مردم بدون شریعت حاصل نمی‌شود؛ به ذکر دلیل می‌پردازد و می‌گوید طبع انسان‌ها به گونه‌ای است که امور دنیوی بر آن غلبه پیدا می‌کند و در نتیجه این تسلط و چیرگی، انسان‌ها از توجه و گرایش به حضرت الهی، غافل می‌مانند و شریعت نقش بیدارکننده از چرت غفلت را برای اکثر مردم بخصوص کسانی را دارد که مشغول امر معاش و اصلاح بدن هستند. از دیدگاه/احسائی، عقل محتاج کمک و دستگیری برای خروج از اسارت مادیات و قفس طبیعت و رهایی از کجی و ناراستی است، تا از تاریکی‌های جهل رهایی یافته و با افکار صالح به زیور علوم حقیقی و کمالات ربانی آراسته گردد و با رسیدن به مراتب عالی و اتصال به نفوس پاک و مطهر و رسیدن به عالم عقل، به سعادت و بقای ابدی برسد؛ و همه اینها به کمک انبیاء و اولیاء ممکن می‌شود (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۸۸۰).

بنابراین هدف از بعثت پیامبر ارشاد خلق، تعلیم، تکلیف و الزام

آنان به اموری است که در ازل برایشان تعیین شده و آنان را به کمال می‌رساند. رسیدن به کمال برای انسان، بدون ارشاد و تعلیم امری ناممکن است؛ زیرا کثرت حواس و قوا و اختلاف انگیزه‌ها و آراء و رغبت به شر و گرایش به تباهی و به‌طور کلی موانع و سختی‌ها، اجازه نمی‌دهد که انسان به کارهای نیک مبادرت ورزد. در این صورت است که واجب می‌شود خداوند کسی را به سوی مردم بفرستد تا آنان را از کیفیت سلوک و حسن معامله و نظم امور تا آنجا که در پیوند با معاد و معاش است، آگاه سازد و آنان را از سرانجام بدی‌ها و شرور بترساند و مواضع لغزش و بدگمانی را به آنان نشان دهد تا از آن اجتناب کنند؛ همچنین نیکی و فضیلت را به آنان یاد دهد که در آن گام بردارند (آملی، ۱۳۶۲، ص ۹۰-۹۱).

احسائی در پاسخ به این شبهه که برخی از نفوس را می‌یابیم که از طریق عدم التفات به مقتضیات شهوت و غضب به وسیله ریاضات و مجاهدات از این موانع رهایی یافته و به مقصود رسیده‌اند و احتیاجی به نبی هم نداشته‌اند؛ بنابراین نیاز به بعثت انبیاء برای همه نفوس عمومیت ندارد؛ می‌گوید: اینکه این امر بدون انبیاء و اولیاء میسر گردیده، مستلزم غنای نفس از آنها نیست؛ زیرا تعلقات حاصل از افکار، آمیخته با شک و وهم و خیال است و از سویی وصول به عالم اعلی و همچنین نجات و رستگاری مشروط به جزم است و رسیدن به جزم تنها به کمک نبی ممکن می‌شود. احسائی دلیل آمیختگی تفکرات و تعلقات انسان به شک و وهم را این‌گونه توضیح می‌دهد که عقل افکار را از قوای ظاهری و باطنی بدن استنباط می‌کند و همه اینها از روحی که سبب تعلق نفس به بدن و جمع حواس و آلات آن است، استمداد می‌طلبد، و روح از غذایی که سبب اعتدال مزاج و در نتیجه بقای آن است، کمک می‌گیرد، و همه اینها اموری ظلمانی هستند و سبب می‌شوند که تخیلات و شکوک و اوهام، با اعتقادات حاصل از طریق این افکار معارض گردند و برای رسیدن به عالم اعلی کافی نباشند (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۸۸۳).

احسائی پس از اثبات آنکه انسان علی‌رغم بهره‌مندی از عقل و اراده و حصول علم برای او، از راهنمایی انبیاء مستغنی نیست؛ در ادامه عصمت را نیروی جاذبه و سببی برای گرایش انسان‌ها به نبی و بهره‌مندی از ارشاد و هدایت او معرفی می‌کند.

از دیدگاه/احسائی به موجب عصمت، همه اسباب برای گرویدن و توجه مکلفان به نبی حاصل می‌گردد که این امر، مقصود بالذات از

از نظر احسائی، متعلق عصمت، همان استعداد تام نبی برای قبول فیض و ملحق شدن به مجردات و اقبال و توجه به معبود با همه اراده و عزمی است که موجب نهایت نزدیکی و قرب به حضرت حق می‌شود. وی عصمت را مستلزم شرف، افزایش بصیرت و حاصل شدن کمال برای انبیاء و اتصافشان به صفات حق تعالی می‌داند. از آنجاکه انبیاء سفیران حضرت حق در رساندن خلقتش به او، و به عبارت دیگر، جانشینان او هستند؛ بایستی که متصف به صفات او باشند. از دیدگاه ابن ابی‌جمهور، شخص غیرمعصوم نمی‌تواند نایب، سفیر، خلیفه و رساننده به حق باشد. به این ترتیب، احسائی متذکر می‌شود که بنا بر آنچه در عالم عقلی مقرر شده، اعطای اسباب به هر شخصی برای رسیدن به حضرت حق است. بنابراین اگر ایشان غیرمعصوم باشند، این صفات در آنها محقق نمی‌شود؛ در نتیجه مظهر کمالات و اهل خلافت و جانشینی نمی‌باشند و فایده مطلوب از بعثت آنها حاصل نمی‌گردد (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۱۰۰۰).

از این رو، احسائی بعثت کسی که معصوم نباشد را به دلیل دوری او از اتصاف به صفات حق و اتصال به حضرت قدس، صحیح نمی‌داند؛ زیرا خلیفه / جانشین ناگزیر است که موصوف به صفات مستخلف خود باشد؛ تا اینکه اسم خلافت از نظر لغوی و عرفی برای او تحقق پیدا کند (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۱۰۰۲).

تفاوت نگاه احسائی با دیدگاه جمهور این است که جمهور معتقدند که متعلق عصمت، اداء و تبلیغ است؛ که مقصود از عصمت است و عصمت جز به این دلیل واجب نمی‌شود؛ اما وی معتقد است که متعلق عصمت، مجرد استعداد نبی برای قبول فیض از حق تعالی است که از جمله این فیض، اداء و تبلیغ است؛ زیرا استعداد، در حصول تبلیغ و اداء شرط است و آن مرتبه ولایت مطلق است که سابق بر مرتبه نبوت است. بنابراین عصمت، به دلیل ضرورت تقدم استعداد بر آن، سابق بر وقت اداء است. به عبارت دیگر، لازمه مرتبه ولایت که مرتبه نزدیکی و قرب به حق تعالی و موجب فیض و استفاده از او، و از مقربین حضرتش بر حسب مراتب استعداد است، این است که ولی و نبی همواره متخلق به اخلاق خدای تعالی و موافق او در همه افعال باشد و دوست بدارد هر آنچه او دوست دارد، و اکراه داشته باشد نسبت به آنچه او اکراه دارد و این عین عصمت و عدالت مطلق است (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۱۰۰۱).

از نظر نگارندگان، استدلال فوق برای اثبات عصمت مطلق نبی

بعثت انبیاء است؛ زیرا به سبب اتصاف انبیاء به صفت عصمت و در نتیجه اشتغال آنها بر غایت کمال و نهایت جلال که موجب بزرگداشت آنها و اعتقاد به نورانیت ایشان است، در قلب هر عارفی جاذبه برای گرایش به سمت آنها ترسیم می‌گردد. همان‌طور که در حکمت مقرر شده که سرشت و طبع انسان‌ها مجذوب انوار می‌شود و آنها را دوست دارد و عاشق آنها می‌گردد. احسائی در ادامه با بیان اینکه هرچه این نورانیت تمام‌تر و کامل‌تر باشد، انجذاب قوی‌تر و متین‌تر است و لطف حاصل از بعثت انبیاء نافع‌تر است؛ سعی در بیان محدوده و گستره عصمت دارد. یعنی واجب می‌داند که انبیاء در همه اوقات، قبل از بعثت و بعد از آن معصوم باشند (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۱۰۰۰). وی دلیل خود را برای اثبات ضرورت عصمت نبی در همه اوقات، براساس مقام خلیفه‌اللهی نبی تکمیل می‌کند و به این ترتیب، استدلال کلامی خود را که بر پایه قاعده لطف اقامه کرده بود، به تحلیلی عرفانی و باطنی پیوند می‌زند.

۵. استدلال بر ضرورت عصمت از طریق مقام خلیفه‌اللهی نبی

در عرفان نظری حد وسط برهان برای اثبات عصمت، مسئله خلافت انسان کامل است. عرفا نبوت و امامت را مبتنی بر مقام خلافت الهی می‌دانند. از این رو، لازم است که اوصاف حضرت حق در انسان کامل به‌عنوان آئینه به منصف ظهور برسد. به این ترتیب، خلیفه‌الله تنها کسی است که می‌تواند عصمت مطلقه را بازتابد و تجلی بخشد؛ زیرا خلیفه‌الله همان انسان کاملی است که مظهر اسم جامع الهی است و گستره و تمام بودن علم ایشان شامل همه چیز شده و لاجرم به حقیقت گناه و تمام لوازم آن، علم تام و حضوری دارد و بدین‌سان نه خطا و نسیانی در ایشان راه دارد و نه معصیت و گناهی. با چنین نگرشی معصومان بر جزئیاتی که در زوایا و گوشه‌های جهان امکان می‌گذرد، احاطه دارند و شاهدی بر همه آنها هستند و چیزی از علم و دانش بیکرانه آنان برکنار نمی‌ماند و سهو و نسیان از قلمرو علم ایشان بکلی رخت برمی‌بندد (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ج ۳، ۲۳۷؛ ج ۹، ص ۳۱).

ابن ابی‌جمهور با کمک رویکرد و نگرش عرفانی خویش، با تکیه بر جایگاه باطنی پیامبر در عالم و مقام جانشینی او از خداوند، به ذکر دلیل برای اثبات ضرورت عصمت در همه اوقات (قبل و بعد از بعثت) پرداخته است.

در قرآن ذکر کرده، برسد: «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (انعام: ۹۶: یس: ۳۸؛ فصلت: ۱۲). به عبارت دیگر، وجود اشخاص کامل - از طریق عنایت - سبب این اکمال است، تا سایر انسان‌ها نیز مظهر کمال الهی حقانی و کمال واجبی گردند؛ آن‌گونه که ذاتشان مظهر ذات او، صفاتشان مظهر صفات او و افعالشان مظهر افعال او باشد (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۸۷۶).

مطابق قاعده عنایت، واجب است که سبب اکمال (انبیاء و اشخاص کامل) خود در غایت کمال باشد تا بتواند به تمامه در جایگاه اسباب قرار بگیرد و مجمع کمالات بودن برای نبی، همان عصمت است؛ به دلیل اینکه عصمت بر تمام صفات و افعال احاطه دارد و همه کمالات در آن مندرج است (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۹۹۷ و ۹۹۸). احسائی پس از آنکه وجوب و ضرورت عصمت را اثبات کرد، از طریق مفهوم اعتدال بر امکان عصمت قبل از بعثت و پس از آن استدلال می‌کند.

۷. استدلال بر امکان عصمت (قبل و بعد از بعثت) از طریق مفهوم اعتدال

از نگاه عرفا ارتباط وثیقی بین مراتب طهارت و درجات کشف وجود دارد. آنها درباره ساحات معنوی انسان معتقدند که ساختار روحانی وی ترکیبی دارد که از آن به مزاج معنوی و روحانی تعبیر می‌شود. هر اندازه اعتدال و استقامت در ترکیب بیشتر باشد، مکاشفات انسان شفاف‌تر است (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۱۱۱). به عبارت دیگر، معتقدند که مقام عدل تعبیر دیگری از مقام عصمت است.

احسائی بر مبنای اندیشه کشفی و ذوقی خود، عصمت را صرفاً هدیه‌ای از جانب خداوند، بدون در نظر گرفتن قابلیت شخص معصوم نمی‌داند؛ بلکه آن را امری برخاسته از طهارت و تقدس ذاتی وی می‌داند. ایشان معتقد است که انبیاء دارای نفوس مقدس هستند به همین دلیل، مشغولیت آنها به حواس ظاهری اندک است. به این ترتیب، از ماده جسمانی رهایی می‌یابند؛ و از آنجاکه حجاب از لوازم ماده است، بین آنها و بین انوار، حجاب و مشغله‌ای وجود ندارد. به عبارت دیگر، هرگاه نفس از تعلقاتش رهایی یابد، انوار را مشاهده می‌کند و متصف به کمالات می‌شود و همه کائنات را نظاره‌گر می‌شود و همه واردات در او نقش می‌بندد و در ماده این عالم تصرف می‌کند و متصف به اخلاق حمیده می‌شود (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۱۰۰۵).

خاتم حضرت محمد ﷺ معتبر است؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ صاحب ولایت مطلقه است و نهایت کمال انسانی را داراست؛ اما سایر انبیاء به حسب ذومراتب بودن مقام ولایت، همگی در یک مرتبه نیستند؛ به همین دلیل از نظر طهارت و تقوای باطنی (عصمت) از شدت و ضعف برخوردارند. ایشان در این استدلال به مراتب ولایت و به تبع آن مراتب داشتن عصمت اشاره‌ای نکرده و عصمت مطلق را صرفاً برای ولی مطلق به اثبات رسانده است.

ابن ابی‌جمهور عدم جواز بعثت غیر معصوم را با بهره‌گیری از قاعده عنایت به اثبات می‌رساند.

۶. اثبات وجوب عصمت با نظر به قاعده عنایت ازلی

پیش از ورود به بحث و تبیین این استدلال، لازم است مقدمه‌ای را یادآور شویم؛ زیرا از نظر نگارندگان، استدلال احسائی بر پایه پذیرش این اصل استوار است و آن ضرورت وجود واسطه برای شناخت ذات الهی و تبلیغ احکام از یک سو و بشر بودن این واسطه از سوی دیگر است. با این بیان که خدای تعالی در نهایت تنزه و تجرد است و افراد نوع انسان در غایت تعلق هستند و فاصله آنها بسیار زیاد است و استفاده افراد از ذات سبحانی بدون یک واسطه که جامع دو جهت باشد، ممتنع است؛ یک جهت قدسی برای استفاده از ذات ربانی از طریق طهارت و پاکی نفس ملکی، و دیگری جهت انسانی که برای نوع انسان حجت باشد؛ زیرا از جنس خودشان است و جنس به همجنس خود جذب می‌شود (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۹۳۱). با نگاهی به این پیش فرض، اکنون به اصل استدلال می‌پردازیم.

همان‌طور که می‌دانیم عنایت ازلی الهی مستلزم این است که ماده بر حسب استعدادش از قوه به فعلیت مورد نظر خود برسد. بر این اساس لازم است که سلسله مسببات به سمت کمالاتی که برای ماده واجب است، سوق پیدا کنند. ابن ابی‌جمهور معتقد است، هرگاه وجوب رسیدن مکلف به آنچه برای او در عنایت ازلی و عالم عقلی ثابت شده، اثبات گردد؛ حصول اسباب برای رسیدن به آن از طریق عنایت واجب می‌شود؛ که از جمله این اسباب، وجود اشخاص کامل است. از نظر احسائی انسان کامل مظهر کمال اعلی و واسطه در رساندن اشخاص نوع به قدر استعدادها و قابلیت‌های مختلفشان به حسب اختلاف مزاجها و ترکیب‌های آنها به کمال ممکن‌شان است؛ تا اینکه هر شخصی از طریق این استکمال به مقامی که خدا

صاحب نفس معتدله در تمام مدت عمر زیبا و پسندیده است؛ خواه نبی و خواه غیر نبی. مطابق آنچه در مورد متعلق عصمت از دیدگاه احسائی بیان کردیم، آنچه عصمت را برای نبی ضروری می‌سازد، صرفاً مقام رسالت نیست، بلکه استعداد نبی برای دریافت فیض و اتصال به مبدأ است و می‌توان گفت که *ابن ابی‌جمهور* با این استدلال دلیلی بر امکان معصوم بودن نبی قبل از بعثت ارائه کرده است.

نتیجه‌گیری

با بررسی ادله *ابن ابی‌جمهور احسائی* در مسئله عصمت، این نکته به دست آمد که بر مبنای تعریف احسائی از نبوت و مراتبی که برای نبوت قائل شده (نبوت تعریف و نبوت تشریح)، ایشان ابتدا موافق نظر متکلمان و بخصوص عدلیه، ثبوت عصمت را مستلزم لطفی می‌داند که مقصود بالذات از بعثت است و این تحلیل حول محور نبوت تشریح می‌گردد. سپس این دلیل خود را به تحلیلی عرفانی پیوند می‌زند تا ضرورت عصمت را برای نبی به اثبات برساند. آن هم از طریق جایگاه باطنی پیامبر در عالم (مقام ولایت و مقام خلیفگی انسان کامل). پس از آن با بهره‌گیری از قاعده عنایت جواز، بعثت غیرمعصوم را باطل می‌کند و در نهایت با استدلال از طریق مفهوم اعتدال امکان عصمت نبی در همه اوقات قبل و بعد از بعثت را به اثبات می‌رساند. به این ترتیب با ایجاد هماهنگی و همخوانی میان سه رویکرد کلامی، حکمی و عرفانی، عصمت نبی را اثبات می‌کند.

احسائی به تبعیت از عرفا بر این باور است که معنای عصمت که مستلزم کمال عالی و مقام رفیع می‌باشد، در حقیقت همان عدالت مطلقه است (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۴، ص ۱۱۷۲) و از طریق تبیین اعتدال نفس به تعریف عصمت می‌پردازد. وی معتقد است که نفس از طریق قوای متعدد و متباین و با مشارکت اراده، مصدر افعال واقع می‌شود، آن‌گاه قوای نفس را یکی یکی برمی‌شمارد: قوه ناطقه که نفس ملکی نامیده می‌شود، قوه شهوانی که نفس بهیمی نامیده می‌شود و همچنین قوه غضبی که نفس سبعی نام گرفته است. سپس وظایف هر کدام از قوا را ذکر می‌کند: وظیفه نفس ناطقه، تفکر و تمییز و نظر در حقایق و فعل نفس بهیمی، لذت بردن و شوق نسبت به غذا است، و فعل نفس سبعی، قهر و تسلط و اقدام و برتری‌جویی است. سپس متذکر می‌شود که اعتدال این قوا حد وسط آنهاست: اعتدال نفس ناطقه / ملکی حکمت نامیده می‌شود و آن حد وسط بین دو طرف افراط که سفاهت است و تفریط که بلاهت است؛ اعتدال نفس بهیمی، عفت است که حد وسط شره و خمود است؛ اعتدال نفس سبعی، شجاعت است که حد وسط تهور و جبن است. آن‌گاه نتیجه می‌گیرد که حکمت و عفت و شجاعت مشتمل بر همه فضیلت‌های نفسانی است. اگر این سه با هم امتزاج پیدا کنند، عدالت مطلق از آن حاصل می‌شود، که حالتی است که جامع همه فضایل است و اگر نفس به صفت عدالت متصف شود، مبدأ همه کمالات در جمیع حالاتش می‌شود، که در زبان شرع به این حالت عصمت گفته می‌شود و فعل صاحبش در همه افعال و حالات از اول عمر تا آخر آن زیبا و پسندیده است (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۱۰۰۶).

بنا بر دیدگاه احسائی، عدالت مطلق مستلزم حفظ نسبت بین همه موجودات است. چنان‌که در فرمایشی از پیامبر ﷺ آمده است: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ» (احسائی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۱۰۲) و عصمت به اعتبار احاطه آن بر همه صفات و افعال، مجمع کمالات است. وی مقتضیات عصمت را چهار چیز می‌داند: ۱. صدق اقوال؛ ۲. حسن افعال؛ ۳. حفظ حقوق از تعطیل؛ ۴. حفظ نظام معاش و معاد از تقریرات باطل که موجب اختلال آن دو بر حسب امور عقلی و شرعی می‌شود (احسائی، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۹۹۷-۹۹۹).

بر مبنای استدلال مذکور، اگر عصمت را همان حالت اعتدال نفس بدانیم، عصمت نبی موقوف به نبوت و بعثت نمی‌شود و تمام مدت عمر او را دربر می‌گیرد، همان‌طور که احسائی متذکر شده، فعل

.....منابع

- ابن فارس، احمد، ۱۴۱۸ق، معجم المقاییس فی اللغة، ط. الثانيه، بیروت، دارالفکر.
- ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، ج سوم، بیروت، دار صادر.
- احسائی، محمدبن ابی‌جمهور، ۱۴۰۳ق، عوالی الالهی العزیزیه فی الاحادیث الدینیہ، قم، سیدالشهداء.
- _____، ۱۴۳۴ق، مجلی مرآة المنجی فی الکلام و الحکمتین و التصوف، تحقیق و تصحیح رضا یحیی‌پور فارمد، بیروت، جمعیه ابن ابی‌جمهور احسائی لإحياء التراث.
- _____، ۲۰۱۳م، النور المنجی من الظلام (حاشیه مسلک الأفهام)، تحقیق و تصحیح رضا یحیی‌پور فارمد، بیروت، جمعیه ابن ابی‌جمهور احسائی لإحياء التراث.
- آملی، حیدر بن علی، ۱۳۶۲، اسرار الشریعه، تحقیق محمد خواجوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- تفتازانی، سعدالدین، ۱۳۶۴، شرح العقائد النسفیہ، بی‌جا، مطبعه مولوی محمد عارف.
- جرجانی، سیدشریف، ۱۴۱۲ق، شرح المواقف فی علم الکلام، قم، شریف الرضی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۱، تفسیر موضوعی قرآن کریم، وحی و نبوت در قرآن، قم، اسراء.
- حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۶۵، الباب الحادی عشر، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی.
- سید مرتضی، علی بن حسین، ۱۲۵۰ق، تنزیه الانبیاء، قم، شریف الرضی.
- _____، ۱۴۰۵ق، رسائل، قم، دارالقرآن الکریم.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۸۵، مجمع البحرین، ج سوم، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- طوسی، نصیرالدین، ۱۴۰۵ق، تلخیص المحصل، بیروت، دارالأضواء.
- فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق، اللوامع الإلهیه فی المباحث الکلامیه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، العين، ج دوم، قم، هجرت.
- فراهری، محمدعبدالعزیز، بی‌تا، التبراس شرح لشرح العقائد النسفیہ، بی‌جا، مکتبه حقانیه و مکتبه امدادیه.
- قرشی، علی اکبر، ۱۳۷۱، قاموس قرآن، ج ششم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- قیصری، محمدداوود، ۱۳۷۵، شرح مقدمه قیصری، به کوشش سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران، علمی و فرهنگی.